

تراوّل آن رُی نهکوبوادی

این، مصرع یا نیم بیتی است به گویش شیرازی، از غزلی از حافظ که با: «سبت سلمیٰ بصد غیها فوادی» آغاز می شود. در این غزل دو بیت و یک مصرع دیگر، بدین گویش آمده است: سخن من، در این جا، درباره نخستین واژه مصرع بالاست که آن را، بیست سال پیش، در یادنامه اونوالا^۱، در زیر نویس مقاله ای که به نام «گویش شیرازی تا سده نهم هجری»^۲ نوشته ام، و ترجمه آن هم در نخستین شماره سال هفدهم «نشریه دانشکده ادبیات تبریز»^۳ چاپ شده است، نادرست ترجمه کرده ام. یعنی، من هم مانند سایر گزارشگران، «-ز» پایان این واژه را، «از» پنداشته، و «تز» (toz یا tæz) را به جای «توهم»، «تواز» معنی کرده ام.

به خاطر داشتم که در هنگام نوشتن مقاله بالا، که در آن غزلی و ترکیب بندی از شاه داعی الله، به گویش شیرازی، آوانویسی و ترجمه شده است^۴، به نظر رسیده بود که این «ز»، در این جا و یکی دوجای دیگر، ممکن است یادگار و بازمانده (ča -) کهن، به همین معنی باشد، و اکنون می بینم که این گمان را، یادداشت وار، در باره مصرع «لن ترا نیز خوش غر تو کیه داده جواب»، بر نسخه دیوان شاه داعی الله خودم (بیت نخست پر غلط ص ۳۸۰) نوشته ام و شک کرده ام که «لن ترانیز» آیا «لن ترانی» است + -ز (= فارسی میانه (č - ča) کهنه تر)) یا «لن ترانی» است + نیز با حذف هجای همانند «نی» از پایان واژه نخست یا آغاز واژه دوم (haplology)؟

در باره واژه های «دز» و «زز»، تقریباً شکی نداشتم که «ز» پایان آنها همان «زز» به معنای «هم» است (dz = د<det، دیگر + -ز <č - ča = هم، و یازز = ز + زهدو <č) ولی آنها را مانند نیز (anya = دیگر + ča - = -ز = هم) در فارسی دری می دانستم، که اجزای آن جوش خورده و جدایی ناپذیر است.

1- Dr. J. M. Unvala Memorial Volume, Bombay, 1964, pp. 169-80.

2- The Dialect of Shiraz till ninth century H. (15th A. D.), pp. 170-71.

۳- ص ۷۷ - ۹۰.

۴- پس از چاپ این مقاله که در آن وعده داده بودم که به زودی «کان ملاحظت» یعنی بخشی از دیوان شاه داعی الله را که به گویش شیرازی است، ترجمه کنم، ادیب طوسی که در آن هنگام سردبیر نشریه دانشکده ادبیات تبریز بود، برخلاف موازین معمول نویسندگان و پژوهشگران، عجلانه، دست به کار ترجمه آن زد و در شماره بعدی نشریه منتشر ساخت. پس از چند سال هم «محمدجعفر ماجد» کتابی به نام «نوید دیدار» در شرح کتاب کان ملاحظت و مثنوی سه گفتار پرداخت، بی آنکه نامی از آنها که پیش از او، بدین کار دست زده بودند ببرد، ذوق و آشنائیش به ادب فارسی، راهنمای خوبی برای فهم و ترجمه این گویش بوده است. کارش هیچ ارزش علمی ندارد و اگر مقتمه و خاتمه آن کتاب را نمی نوشت این عیب تا اندازه ای پوشیده می ماند.

اگر در آن زمان، یعنی هنگام نوشتن آن مقاله، مانند اکنون دیوان «شمس پُسن ناصر»^۵ را در دست داشتم و به گفته حافظ «رُی نهکو» ی آن را دیده بودم، که (-ز) را، بارها، چسبیده به نام و ضمیر و جزآن، به معنی هم به کار برده است، هرآینه نظر امروزیم را همانگاه می نوشتیم و «تَز» را «توهم» معنی می کردم. برای روشن ساختن این نظر، ناگزیرم در اینجا تمام بیت، یعنی بیتی را که عنوان این نوشته، مصرع دوم آن است، با سه بیت دیگر، از همان غزل، که دو بیت و نیم آن نیز، به گویش شیرازی و مکمل معناست، آنسان که در بیشتر چاپهای دیوان حافظ آمده است (و در باره آن ما هم چند نکته گفتنی دارم)، بیاورم:

آمن انکرتنی عن عشق سلمیٰ	تَز اول آن رُی نهکو بودی
که تا چون مت بیوتن دل وای ره	غریق العش فی بحر الودادی
بپی ماچان غرامت بسپریمن	غرت یک وی روشتی از امادی
غم این دل بواتت خورده ناچار	وغسرنه او نبی آنچست نشادی

یعنی: ای آنکه بر من عیب گرفتی و مرانهی کردی^۶ از عشق سلمیٰ، توهم (مانند من که اول آن روی نیکورا دیدم و بدان دل بستم) اول آن روی نیکورا بایستی می دیدی (=به وسیله توهم آن روی نیکو بایستی دیده می شد) تا چون من دلت یکبار غریق عشق در دریای دوستی بشود. به سخن دیگر، می خواهد بگوید: ای عیب جو! تو که روی سلمیٰ را ندیده ای چرا مرا سرزنش می کنی، من روی او را دیده ام و بدو دل بسته ام. توهم اول باید روی او را می دیدی تا بدو دل می بستنی و مانند من می شدی و «عیب من بی دل حیران» را نمی کردی. این همان مضمون است که سعدی بدینگونه بیان کرده است:

گرش ببینی و دست از تریج شناسی روا بود که ملامت کنی زلیخا را
اینک چند نمونه برای (-ز) به معنای «هم» از دیوان شمس پُسن ناصر:

«إِشْمَسِ پُسن ناصر خوش میگویه بالله تو نم دی و تَزیم آشفنت شعری که وای طرزن»
(پشت برگ ۷ بیت ۹)

Ē Šams-e Pos-e Nāser x^vaš mē-goyē bellah tō

Nam dī-yo nazem ašnoft še're ke va ī tarzen.

ای شمس پسر ناصر! خوش می گویی توبه خدا نه (به وسیله) من دیده شده و نه هم شنیده شد شعری که به این طرز است.

زِرِ کِسَم اُزه دست وینی توخت چه بدست پُر از طلا هِن و تُلَقَم نَز اذنه دِر ویشم
(روی برگ ۸ بیت ۳)

zer-e kesam ozo dast o benē to xot če boδast

Por az tela hen o nolqa(m) naz eδno dervēšam.

۵- برای آگاهی از نام و نشان و دیوان و نمونه شعرهای وی نک: پژوهشنامه مؤسسه آسیایی سال ۳، ۱۳۵۶، شماره ۲-۴ ص ۸۳-۴۱۰۰ سال ۴، ۱۳۵۷، شماره ۱ ص ۱-۱۰ و شماره ۲-۴ ص ۱-۱۵. چپستا، سال ۱، شماره ۸ ص ۹۳۶-۴۳. آینده سال ۶ شماره ۷-۸ ص ۵۰۱-۶.

۶- «انکر علیہ فعله» ای: «عابته و نهاه عنه» المنجد.

زیر کیسه ام بزن دست و تو خود بین چه بوده است، پراز طلا هست و نقره (+م زائد؟) نه هم ایدون درویشم.
 غروا حقیقت از غیرت مزواجمن بس جد غه برازده کیفین ور خو پس کودرزن
 (پشت برگ ۷، بیت ۵)

γar va jaqet az γayrat moz vā jaqemon pas jod (?)

γα barāzade-y Gēv-en var x^{vo} pos-e Gūḍar-z-en.

اگر واجهد از غیرت من هم واجهم پس جدا(?) اگر برادرزاده گیواست یا خود پسر گودر زاست.
 وزهرای قَبْی صوزکل ابرمی کیت شقایق ز حوس جُمع قرمزی می کاند.
 (پشت برگ ۳۶، بیت ۵)

Va zahr-e oy qabo-ye sowz gol a bar mē gīt

Šaqāyeqəz havas-e jomγ-e qermezi mē kānd.

به زهر^۷ او (به رغم او، از لاج او) گل قباى سبزه برمی گیرد شقایق هم هوس جامه قرمز می کند.
 دز = دیگر هم:

یدل دز امشوازنو خورکی آتش آجان بی .

Ē del dez emšow az now x^vargē ataš a jān bay.

ای دل دیگر [بار] هم امشب، از نو، خورگ آتشی به جان باش (روی برگ ۷، ۳).
 (خورگ = زغال افروخته، هنوز هم ز بانزد شیرازیان است: یک خورگ آتش = یک تکه زغال افروخته).

چن رواغه همرهه و حسنی دستی تزه دزو عشق الاره
 (دیوان داعی ص ۴۲۰، بیت ۱۰)

Čon rō aya hamrahē va hosnē

dastē taze dez va ešq ol-arē

چون روی اگر به حسنی همراهی دست تازه دیگری هم به عشق برآری.
 چنانکه گذشت «دز» درین گویش مانند «نیز» فارسی ترکیبی جوش خورده و جدایی ناپذیر نیست
 و «د، ید» تنها (det < de فارسی میانه = دیگر) در دیوان «پس ناصر» کار برد فراوان دارد:
 «تسی ید هیست که آن آشودل خلقین نه حسن می به دل از دست آدمی نه جمال»
 (روی برگ ۱۰، بیت ۹)

Tes-ē de hest ke(ko) ān āšuw-e del-e xalq-en

na hosn mē ba del az dast-e ādami na jamāl.

۷- خشم، قهر، سنج:

«رشکم از پیرهن آید که در آغوش تو خُشد زهرم از غالیه آید که براندام توساید.» سعدی
 «نیارد بر او برگذشتن سپاه همی دود زهرش برآید به ماه.» فردوسی

و نیز: «زهر ریختن» نک. لغت نامه.

چیزی دیگری است که آن آشوب دل خلق است نه حسن می برد دل از دست آدمی نه جمال.
 «ولی چوبلسلن داغ دار گل انه باغ خو کام مُروِده ای نغمه پردزی می کاند»
 (روی برگ ۳۷ بیت ۲)

Valī čo bolbolon-e daydār-e gol ana bāy
 xo kām moru-e de ī nayma pardazī mē kānd?

ولی چون بلبلان داغ دار گل اندر (آنه) باغ خود کدام مرغ دیگر این نغمه پردازی می کند؟
 اما «ز ز (zez)» ز + زهردوبه معنی «هم» است؛ نیز هم (هم هم)، شاید به جای اینکه «ز» دوبار
 و در پایان دو واژه برای افاده معنای هم این و هم آن به کار رود، کار بردی این چنین داشته است. غزل
 حافظ: «دردم از یارست و درمان نیز هم» این گمان را تأیید می کند (سنجد. کار برد ča-... -ča - در فارسی
 باستان و اوستا).

«ما دل آیکی جیم کی اُی ززدل اما دت آلبت «دل آ دل شوت» انه گفتار اما هن
 (روی برگ ۳۱ بیت ۴)

Mā del a yak-ē jīm ke oy zez del a mā dat
 albat del a del šōt ana goftār-e amā hen.

ما دل به یکی دهیم که او هم نیز دل به ما دهد. البته «دل به دل شود» اندر گفتار ماست. (هم ما دل
 می دهیم هم او دل می دهد.)

«قلب دوهن ز زانه لفظ و بیان (دیوان داعی ص ۴۱ بیت ۳)

Qalb do hen zez ana lafz o bayān

این «ز» به معنی هم، که در گویش شیرازی کاربرد فراوان دارد، و در پارسی دری فراموش شده
 است، در فارسی میانه بگونه č - و در پارسی باستان و اوستایی بگونه ča - به معنی «و» و «هم» دیده
 می شود، چون:

apārikč dāmān = دیگر دامان هم، (گزیده زاد اسپرم ص ۷۴ س ۶) enč dānē = این نیز دانی

(یادگار زیر بران بند ۳۶ و ۳۷) و enč pētak ko = این هم پیداست که، که در متنهای پهلوی زیاد به کار
 رفته است. و... Vašna auramazdāha manača dārayāvohuš... با خواست اورمزد و [هم] من
 داریوش... (پارسی باستان، نویکند) از داریوش در تخت جمشید) و karpano kavayasca کر پانان
 [و] هم کویان (یستا ۴۶ / ۱۱)؛ antarə pitarə puθrəmča؛ در میان پدر و [هم] پسر (یشت ۱۰ /
 ۱۱۷) «ز ز» در این گویش هم می تواند یادگاری از ča ... ča - زبانهای کهن باشد:

سنجد. پارسی باستان: Parsamča Mādamca uta aniyā dahyāva، هم پارس را، هم

ماد را و دیگر کشورها را (نویکند بستان ۱، ۶۶ - ۶۷) و هم اوستایی: āpamča urvaramča، هم
 آب را هم گیاهان را.
 (ویدیو داد ۶، ۴۳)

پیش از یاد کردن نکته هایی در باره چند بیت شیرازی این غزل، از تصحیح دو اشتباه دیگر که در مقاله یادنامه اوتولا رفته است ناگزیریم:

یکی اینکه «مُن mon - (مان) می تواند ضمیرفاعلی باشد، کاربرد فراوانی هم در این گویش دارد و در دیوان «پُس ناصر» هم زیاد به کار رفته است. اما «غرامت سپردن» به معنی غرامت و توان دادن را جایی ندیده ام.

دیگر آنکه بیت: عینه هن یا پشنی جام جمـ [جن] یا مه بدر...^۱ که از فرهنگ سروری نقل شده است و در آن زمان سراینده آن شناخته نبوده است پس از به دست آمدن دیوان شمس پُس ناصر، روشن می گردد که از اوست و ریخت درست آن چنین است:

عینه هن یا پشنی، جام جمن یا افتاو که نمی از که اُمدست و نمی پنهان هن دروصف «برماه» هم نیست، بلکه چنانکه از بیت های دیگر غزل برمی آید، دروصف پیشانی یار است. در این غزل، که شماره بیتهای بازمانده آن^{۱۰} هژده است در هر بیتی یا مصرعی اندامی از یار را، پرشس وار به چند چیز تشبیه می کند چون:

«ألفین؟ نیشکرن؟ سرو؟ صنوبر؟ شمشاد؟ شاخ رز؟ یا بَلّی تو کی بلام جان هن؟

بدن؟ بلگ سَمَن؟ اروشمن؟ نقره خام؟ دل هن آن؟ سنگ رخامن؟ آهَین؟ سندان هن؟»

یعنی: الف است؟ نیشکراست؟ سرو است؟ صنوبر است، [یا] شمشاد است؟

شاخ رز است؟ یا بالای تو که بالای جان من است.

بدن است؟ برگ سمن است؟ ابریشم است؟ نقره خام است؟

دل است آن؟ [یا] سنگ رُخام است؟ [یا] آهن است؟ [یا] سندان است؟

اما نکته های گفتنی در باره این بیتها:

نخست در باره قافیه غزلی که چهار بیت بالا از آن است و در این چهار بیت، سه بار قافیه «دی» (= دیده) تکرار شده است و هیچیک از گزارشگران موشکاف بدان التفاتی ننموده اند. شاید حافظ، از آنرو که این بیتها به گویش محلی است، تکرار قافیه را در آنها روا دانسته، یا، بسخن دیگر، بر آنها عیبی نشمرده است.

دیگر واژه «نهکو» (= نیکو) است که پنداری (ه) در آن بجای یای مجهول به کار رفته است و نمایشگر کشش کسره «نون» است و این واژه را (neku) باید خواند نه nehku. اما در دیوان «شمس پُس ناصر» که همه به گویش شیرازی است، و چنانکه خط آن گواهی می دهد، بایستی در زمان خود شاعر، یا زمانی بسیار نزدیک به زمان او، نوشته شده باشد، هیچ جا یای مجهول به صورت (ه) نوشته نشده است، حتی واژه «نیک»^{۱۱} هم «ه» ندارد تنها «نیکو» و «نیکوی» است که با «ه» نوشته می شود، آن هم نه بجای «ی» بلکه افزون بر آن: «نیهکو»^{۱۲}، «نیهکیی»^{۱۳}. پس در این گویش «ها»ی این واژه را نه تنها

۹- نک. یادنامه اوتولا ص ۱۷۲. ۱۰- نک. مجله فروهر ۱۳۶۲، ص ۴۰۵ - ۴۰۹.

۱۱- سنج. پشت برگ ۵، بیت ۸؛ روی برگ ۸ بیت ۶؛ روی برگ ۹ بیت ۱؛ پشت برگ ۹ بیت ۴.

۱۲- نک. پشت برگ ۴ بیت ۲؛ پشت برگ ۶ بیت ۷؛ پشت برگ ۹ بیت ۵.

۱۳- نک. پشت برگ ۱۶ بیت ۷.

باید خواند، بلکه باید آن را هم نوشت: نیهکو (nēhkū).

سدیگر بیت چهارم است که همه ویراستاران دیوان حافظ، گونه بالا، (=غم این دل...) را از گونه دیگری که درپاره ای از دستنویسهای کهنه آمده است، (=که غمت دل...) برتر دانسته اند. پیداست که رونویس کننده ای، ناآشنا به گویش شیرازی، «که غمت دل» یعنی ریخت گویشی و کهنه ای را، با اندک دگرگونی، به فارسی دری برگردانده است و عکس آن هم به نظر درست نمی آید. «غمت دل» یعنی غم دلت «چنانکه: «چون مت دل» (در بیت دوم) یعنی «چون من دلت» و «روت نیهکو»^{۱۴} = روی نیکویت و «آرزوم دل»^{۱۵} = آرزوی دلم، و «شز دُم» = از دُمش.

چهارم اینکه: «که» در آغاز بیت: «که غمت دل...» را باید که ka خواند (په. سه. که) که، چون که). بازارهنمای من برای این پیشنهاد، شیوه ایست که در نوشتن دیوان «پس ناصر» به کار رفته است؛ ke را با یایی بسیار کوچکتر از دیگر «پاء»های به کار رفته در متن (این چنین: گ) و ka را بسبب رفته rafta و گفته gofta و جز آن با «هاء» (این چنین = که) می نویسد.

پنجم اینکه: همین بیت، پیوستگی معنی را، به نظر من، بایستی پیش از بیت سوم یعنی «بپی ماچان...» جای گیرد که در این صورت افاده معنای بهتری خواهد کرد و گسیختگی که با آرایش کنونی در مفهوم این بیتها پدید است از میان برمی خیزد.

مفهوم کلی این بیتها، رویهم، بایستی چنین باشد: من روی نیکوی سلمی را دیدم و دلم به یکباره اسیر عشق او شد، غمخواری و تیمارداری دل را، بناچار از او (=دل) پیروی کردم، ای ملامت گر، که عشق سلمی را بر من عیب می شمری، توهم اول بایستی آن روی نیکو را می دیدی تا، مانند من دل بدومی بستی و ناچار می شدی که، چون من، غمخوار و تیماردار دلت بشوی (-البته اگر نمی شدی آنچه را که نباید ببینی می دیدی-) ^{۱۶} و چون مانند من می شدی، مرا ملامت نمی کردی، [با این همه] اگر از ما بی روشی ای دیده ای [=به وسیله تو از ما بی روشی ای دیده شده است] در پای ماچان غرامت می سپاریم (؟).

ششم این که «بپی ماچان» درست نیست. در این گویش «به» (په. ه. ||) = va. اگر شاعر می خواست «به پی ماچان» بگوید، به این گویش «و پئی ماچان» می گفت. در یکی از دستنویسهای دیوان حافظ نیز (دستنویس ط ۱۷) چنین است، ولی چون در نسخه های دیگر، چه خطی و چه چاپی، «بپی ماچان» آمده است، بی هیچ شکی باید آن را تحریفی از «بپی ماچان» دانست. نه به معنی در که گونه کوتاه شده «آنه» به معنی «اندر» است و هر دو («آنه» و «نه» به معنی اندر و در) در این گویش کاربرد فراوان دارد.

۱۴- دیوان پس ناصر پشت برگ ۴ بیت ۲.

۱۵- دیوان پس ناصر روی برگ ۹ بیت ۴.

۱۶- سنج. بیت «آجاجی» را به همین مضمون:

توسنی کردم ندانستم همی

کز کشیدن سخت تر گردد کمند.

(کمان؟)

۱۷- نک. جامع نسخ حافظ، از فرزاد ص ۶۴۷.